

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض کردیم یک روایتی است در باب بیع فضولی که این یکی از روایات اساسی کار است که لا تبع ما لیس عندک که عده ای از بزرگان خود ما هم به این تمسک کردند یا نهی عن البیع فی ما لیس عنده هم داریم یا عن بیع ما لا یملک هم داریم یملک و یملک هر دویش . عرض کردیم این شرحی دارد راجع به این روایت یک مقدارش را دیروز خواندیم و یک مطلبش هم سابقا در آن بحث سابقی که داشتیم یعنی همین بحث را قبل از ماه ایام تعطیلی یک حدیث دیگری هم خواندیم که حالا چون دیدم تصادفا حدیث قشنگی است حالا که وارد بحث شدیم این حدیث را هم به اصطلاح باز دو مرتبه بخوانیم ولو برای آشنایی با آن نکته ای که عرض کردم که بعد از عهد ملوکیت کاری که شد فتوا را مراجعه می کردند به فقهاء ، فقهاء آن وقت این اختلافی که بین فقهاء پیدا شد نحوه ی اختلافی که بین فقهاء پیدا شد این لطیف است یعنی چطوری نحوه ی بحثی که بود بین علماء .

این حدیث را مخصوصا چون این قسمت هم هست و یک نکته ای هم دارد من این حدیث را دو مرتبه می خوانم چون ضبط شده قبلا خواندیم اما باز من دو مرتبه می خوانم تا بعد هم وارد بحث جناب آقای چیز بشویم ، حدیث بیع ما لیس عندک .

عرض کنم که این متاسفانه این نسخه ای که ما داریم از کتاب نصب الراية یک مقدارش اولش صفحاتش جابجا شده لذا من دائما می گردم به خاطر این که این شماره ی صفحاتش به هم ریخته متاسفانه ، این حدیث را ایشان روی عن النبی در کتاب هدایة مرغینانی روی دارد ، روی طبرانی فی معجمه الوسیط ، ایشان سه تا معجم دارد صغیر و کبیر و وسیط ، عبدالوارث بن سعید که از علماء قال قدمت مکه ، من در مکه رسیدم ، فوجدت بها أبا حنیفة ابن أبي لیلی و ابن شبرمة ، این هر سه از فقهای کوفه هستند در بین اهل سنت هر سه شان و لکن صدفتا حالا یا حج یا عمره در مکه بودند . فسألت أبا حنیفة عن رجل باع بیعاً و شرط شرطاً ، چون این هم جزو همین روایت چهار تاست برای حکیم بن حزام یکی از روایاتش همین است و شرط شرطاً فقال البیع باطل و الشرط باطل ، روشن شد ؟ شرط شرطاً .

ثم أتیت ابن أبي لیلی ، ابن ابی لیلی جرو تابعین هم هست ، فسأله فقال البیع جائز و الشرط باطل ، می خواهم مقایسه ی فتاوی اینها با هم . ثم أتیت ابن شبرمة فسأله فقال البیع جائز و الشرط جائز ، معلوم شد ؟ در یک مساله ی واحد از سه تا فقیه به قول خودش فقیه کوفه سؤال می کند حالا دقت کنید ، فقلت یا سبحان الله ثلاثة من فقهاء العراق اختلفوا في مسألة واحدة ، اینقدر اختلاف ، فأتیت أبا حنیفة

فأخبرته ، که آقا آن دو تا اینجور گفتند تو اینجور گفتی فقال ما أدري ما قالاً ، آنها چرا گفتند من نمی دانم بحث علمی نکرده است ، حدثني عمرو بن شعيب ، می گوید اسمش را بر دم دیگر که این نوهی نوهی عمرو عاص است به اسم همان جد اعلايش هم عمرو است اسمش و اینکه کتاب عمرو بن شعيب عرض کردم کتاب معروفی بوده عمرو بن شعيب متوفای ۱۲۶ است در وقت وفاتش ۴۶ سال ، ابو حنیفه بنا بر معروف یعنی امام صادق و زید و ابا حنیفه بنا بر معروف هر سه متولد ۸۰ هستند ، ۴۶ سال عمرشان بوده است .

حدثني عمرو بن شعيب عن أبيه عن جده عن النبي صلى الله عليه وآله أنه نهى عن بيع وشروط ، گفت این نهی عن بيع وشروط البیع باطلٌ والشرط باطلٌ ، حالا معروف این است که ابو حنیفه نهی در باب معاملات را دلیل بر صحت می داند نه اینکه بطلان حالا چون معروف بطلان می داند عده ای هم گفتند نه بطلان نه صحت ، ابو حنیفه می گویند اصلاً صحت بنا را بر صحت می کند .

نهی عن بيع و شرط البیع باطل والشرط باطل ، روشن شد ؟ این روایت عمرو بن شعيب که عرض کردم یکی ، در اینجا از این روایت عمرو بن شعيب که در کتبشان ۴ تا آمده یکی اش را نقل کرد ابو حنیفه از ۴ تا و لذا یک نکته ای را اینجا عرض کنم همین روایت عمرو بن شعيب ۴ تا آمده ۳ تا آمده ۲ تا آمده مثل اینجا یکی آمده این را دقت بکنید بعضی هایش به تکی در غیر از عمرو بن شعيب هم آمده لذا اگر انسان حال بکند در کتب اهل سنت و شیعه مجموع اینها را جمع بکند اصلاً تقریباً یک کتاب می شود اینقدر زیاد است بحث علمی اش هم بخواهد انجام بدهد تقریباً یک جلد کتاب می شود ، ۳۰۰ - ۴۰۰ صفحه ای کتاب می شود همین روایت واحده را بخواهد بررسی کند من فقط یک مقداری به مقدار آشنایی عرض می کنم .

ثم أتيت ابن أبي ليلى فأخبرته فقال ما أدري ما قالاً ، حالا ابو حنیفه و آن یکی چه گفتند نمی دانم ، حدثني هشام بن عروة ، این پسر عروة بن زبیر است این عروة بن زبیر مثل عبدالله اینها نوه های زبیر هستند لكن عروة مثل عبدالله ، عبدالله اهل تیر و تفنگ و بعد هم مدعی امیرالمؤمنین و خلافت که بعد هم در مکه قیام کرد و بعدش هم ۸ سال بعد از سید الشهداء به حساب کشته شد در مکه ، عروة نه آن وقت اینها از خاله اش عایشه نقل می کند ، عروة بن زبیر این زیاد است در احادیث اهل سنت چون زبیر دختر اسماء دختر ابو بکر را گرفته بود زبیر پدر اینها اسماء ده سال از عایشه بزرگ تر بود اسماء بنت ابی بکر ده سال از عایشه بزرگ تر بود و لذا این در کتب اهل سنت مخصوصاً بخاری دارد که عایشه هفت ساله بود که عقد بستند یا نه ساله بود که کذا من در یک مقاله یک صحبتی کردیم یک آقای هم در اینترنت داد این مقاله اش را که اگر این مطالب تاریخی را جمع بکنیم هفده ساله بوده هفت ساله دروغ بوده خودش می گوید هفت ساله بودم دروغ می گوید هفده ساله بوده است ، حساب هایش را کردیم دیگر حالا فعلاً وارد این بحث نشویم .

حدثني هشام بن عروة عن أبيه عن عائشة ، این در روایات اهل سنت زیاد است در بخاری هم زیاد است این اصلاً جزو یکی از اسانید صحیحه است اصلاً نزدشان هشام بن عروة قالت أمرني النبي أن أشتري بريرة فأعتقها ، این به اصطلاح بریره خادمه‌ای بوده حالا یک قصه‌ای دارد کنیزی بود و یک عبد دیگر هم با او رابطه‌ی قلبی داشته و الی آخر دیگر خود آقایان مراجعه کنند .

البيع پیغمبر فرمود که شرطش باطل است ما لأقوام يشترطون شروطاً ليس في كتاب الله ، این در اینجاست آن روایت در اینجاست آن روایتی که هست در اینجاست چون این به اصطلاح خرید و ولاء را برای خودش قرار داد ولاء را برای ، الولاء لمن أعتق قرار نداد ، ولاء را برای خود موالی آن قرار داد ، پیغمبر این شرط باطل است نمی‌شود ولاء را عوض کرد حکم الهی را نمی‌شود با شرط عوض کرد .

على أي حال البيع جائز والشرط باطل ، دقت کردید ؟ استدلال من می‌خواهم نحوه‌ی استدلال هم برای شما روشن بشود .

ثم أتيت ابن شبرمة ، رفته‌م نزد ابن شبرمة فأخبرته فقال ما أدري ما قالاً نفهميدم این‌ها چه گفتند آن دو نفر چه گفتند ، حدثني مسعر بن کدام عن محارب بن دثار عن جابر بن عبد الله الأنصاري قال بعث النبي ناقهً وبله آقا ؟

یکی از حضار : اینجا دارد اتباع النبي .

آیت الله مددی : ها اینجا بعث دارد .

یکی از حضار : تذكرة الفقهاء آورده اتباع النبي .

آیت الله مددی : خوب این بحث کتب اهل سنت است عادتاً بهتر است تا متون شیعه .

وشرط لي حملانها إلى المدينة این شرط را هم کرد البيع جائز والشرط جائز ، نرد ما هم همین است فتوای اصحاب ما هم همین است الان ، همین حرف ابن شبرمة است که اگر بیع کرد و شرط کرد هر دو صحیح است هم بیع صحیح است هم شرط صحیح است . البته عرض کردم اهل سنت حدیث المؤمنون عند شروطهم را قبول ندارند این تصور نکنیم که مثلاً چون حدیث المؤمنون عند شروطهم اصلاً ابن حزم می‌گوید الحدیث المكذوب المؤمنون عند شروطهم البته آنها بیشتر المسلمون عند شروطهم دارند و لذا نه بخاری و نه مسلم حدیث و اهل معروفشان حدیث المسلمون عند شروطهم را ندارند ما به سند صحیح عن عبدالله بن سنان و غیرش اسانید صحیحه داریم در المؤمنون عند شروطهم آنها ندارند .

و عرض کردیم اولین کسی که عملاً احتمال می‌دهیم که شاید عامل سیاسی در این جهت بود بعد از اینکه امام حسن سلام الله علیه یک مسائل به اصطلاح صلح ظاهری و اینها شرط کردند با معاویه که ولی عهد معین نکند اگر هم فوت کرد بعد خود مسلمان‌ها مثلاً خلیفه را تعیین کنند ، و او وقتی که آمد کوفه با اهل کوفه صحبت کرد همان عبارت معروف که ای اهل کوفه من برای نماز و روزه با شما جنگیدم هر دوی ما نماز و روزه می‌خواندیم من جنگیدم که امارت و حکومت ، من برای حکومت جنگیدم با شما و هر شرطی را هم با حسن بن علی کردم تحت قدمی هاتین زیر پای من اصلاً قبول ندارم ، احتمالاً شاید منشأش این باشد یک مقداری که صراحتاً روی منبر بگوید هر شرطی که کردم همه باطل ، خوب اگر داشته باشیم حدیث عن رسول الله المؤمنون عند شروطهم با او مخالف است دیگر آخر المسلمون عند شروطهم دقت می‌کنید ، صراحتاً خلاف سنت صحبت کرد .

لذا من احتمال می‌دهم شاید یک عامل سیاسی هم پشت این قصه بوده و لذا المؤمنون عند شروطهم نزد ما صحیح است نزد اهل سنت نه .

ورواه الحاكم بعد ایشان می‌گوید ذکره ، من دیگر همه‌ی عبارت را عرض کردم نمی‌خواهد بخوانم بعد می‌گوید ، وسکت عنه و ذکره عبدالحق في أحكامه وسکت عنه وقال ابن القطان وعلته این حدیث که برای عمرو بن شعيب است ضعفوا أبو حنيفة في الحديث ، من چون کرارا گفتم اهل سنت محدثینشان تقریباً بالاتفاق ندیدم مخالف ابو حنيفة را در حدیث ضعیف می‌دانند ، تضعیف شده .

اگر این کتاب تاریخ بخاری التاریخ الكبير بخاری هست عنوان نعمان بن ثابت را بیاورید خود این دیگر برای متن بخاری است این کتاب تاریخ همان رجال بخاری است رجال معروف بخاری اسمش تاریخ است رجال نیست . و عرض کردیم در صحاح ست فقط یک نفرشان به نظرم ابو داوود باشد یا ابن ماجه یک نفرشان از ابو حنيفة نقل می‌کند کسی از ابو حنيفة نقل نمی‌کند ، از صحاح ست کلاً کسی از ابو حنيفة نقل نمی‌کند نسبت به امام صادق در صحاح ست فقط بخاری نقل نمی‌کند بقیه نقل می‌کنند .

یکی از حضار : نعمان بن ثابت أبو حنيفة کوفي مولى لبني تيم الله ابن ثعلبة

آیت الله مددی : تیم الله تیمی به حساب به این‌ها می‌گفتند تیمی و می‌گفتند تیم لی مولى تیم الله دو جور تیم لی ، تیم الله مثل عبد شمس دیگر در باب نسب دارند که نسبت به عبد شمس یا عبدی می‌گفتند یا عبشمی این تیم لی مثل عبشمی است بفرمایید .

یکی از حضار : روی عنه ... وهشيم وبشير و مسلم بن خاد ... كان مرجئا سكتوا عنه عن رأيه وحديثه قالوا ابو نعيم ...

آیت الله مددی : ببینید سکتوا عنه چه ضعف الحديث ؟

یکی از حضار: سکتوا عن رأیه وحديثه

آیت الله مددی: ببینید نه رأیش را قبول دارند نه فقاهتش را قبول دارند می گویند بخاری معروف است بین اهل سنت تقریباً شبیه بخاری هم نزد ما تقریباً می شود گفت تا یک حدی مرحوم نجاشی است، خیلی مؤدب است در تعابیرش خیلی، این سکتوا عنه جرح است یک جرحی است لکن شاید تقریباً عن حدیثه و عن رأیه یعنی اصلاً رهاش کردند کلاً رهاش کردند.

این می گویند یکی از الفاظ بسیار تند بخاری است حالا خیلی عجیب است نمی گوید فقط عن حدیثه می گوید و عن رأیه ایضاً فقهش هم ضعیف است هر دویش ضعیف است. سکتوا عنه و عن رأیه که فقهش هم قبول ندارند. این در این کتاب میزان الاعتدال ذهبی خوب ایشان حالت خاصی دارد بله ایشان می گوید من در این کتاب ائمه‌ی شأن را اسم نمی برم یعنی آنهایی که مثل ابو حنیفه اینها را می داند ضعیف است چون می گوید اینها امام هستند در مطالب من راجع به اینها صحبت نمی کنم خیلی واقعا وقاحت می خواهد لذا اسم ابوحنیفه را هم ندارد ایشان با اینکه خوب محدثینشان تضعیف کردند ایشان اسم ابو حنیفه را می گوید ائمه است، اسم امام صادق را دارد سلام الله علیه البته امام صادق را تصحیح می کند، توثیق می کند اما اسم امام صادق را دارد.

علی ای حال سعی کرده مثلاً اسم ابو حنیفه را حالا اگر کتاب میزان الاعتدال جلد ۱ باشد آنجا بیاورید اسماعیل بن حماد بن نعمان یک شخصی است از روایات اهل سنت به این اسم اسماعیل بن حماد، این نعمان ابو حنیفه است این نوهی ابو حنیفه است این اسماعیل پسر حماد، حماد پسر ابوحنیفه. اسماعیل بن حماد بن نعمان این در این کتاب میزان الاعتدال بیاورید این در اهل سنت روایتش این جوری است عن ابیه عن جده یعنی از پدرش حماد از جدش ابو حنیفه. میزان الاعتدال را بیاورید حالا خیلی قشنگ ایشان نوشته اسماعیل بن حماد بن نعمان یا اسماعیل بن حماد بن ابی حنیفه این به حساب نوهی خود ابو حنیفه است ایشان این را آورده چون دیگر حالا به قول خودش

یکی از حضار: حماد بن نعمان بن ثابت کوفی عن ابیه عن جده

آیت الله مددی: قال چه کسی؟

یکی از حضار: قال ابن عدی ثلاثتهم ضعفاء

آیت الله مددی: می خواسته اسم ابو حنیفه را نبرد از دستش در رفته است ثلاثتهم ضعفاء یعنی خودش و پدرش و جدش قال ابن عدی دقت کردید این همه مواظب بوده اسم ابو حنیفه را نبرد، می گویم گفته ائمه‌ی شأن را اسم نمی برم این همه مواظب بوده اسم نبرد از دستش

در رفته است ، ابن عدی صاحب کامل بله ثلاثتهم ضعفاء یعنی هم خود اسماعیل هم پدرش حماد هم جدش ابو حنیفه ، البته نگفته ابو حنیفه اگر شما چون من گفتم الان برای شما روشن شد و الا نوشته اسماعیل بن حماد بن نعمان بن ثابت ، این نعمان بن ثابت ابو حنیفه است دیگر دقت می کنید روی داریم در اهل سنت هست روایت ایشان بالفعل موجود است راست هم می گوید بالفعل در روایت اهل سنت داریم عن ابیه عن جده ابن عدی می گوید ثلاثتهم ضعفاء ، این از دست صاحب کتاب میزان الاعتدال در رفته می خواسته راجع به ابو حنیفه صحبت نکنند ملتفت نشده بالاخره تضعیفش کرده است بخواهد یا نخواهد بالاخره تضعیف جری علی لسانه علناً .

علی ای حال اینجا دارد و قال ابن قطان و علته ضعف ابو حنیفه فی الحدیث ، بعد وارد بحث های دیگری شده که ما الان در اینجا وارد آن بحث نمی شود ، راجع به اینکه آن قصه ی بریره چه بوده که آن ابن ابی لیلی به آن تمسک کرده درست بوده یا نبوده نه .

آن وقت این خود بیع و سلف این نهی ، این را ایشان دارد حدیث است این که دیروز هم خواندیم اینجا صفحه ی ۱۸ جلد ۴ قال رسول الله این همان حدیث عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده لا یحل سلف و بیع ولا شرطان فی بیع و لا ربح ما لم یضمن و لا بیع ما لیس عندک ما تمام بحثمان بیع ما لیس عندک بود البته الان چون در فضولی هستیم لکن به یک طریقی .

عرض کردم متن نسبتاً مشهور این چهارتا است ما هم داریم در بعضی هایش این نیست من این ها را خواندم مقدمه را می خوانم برای اینکه ملتفت بشویم انتقال به حدیثی که نزد ما داریم ، قال ترمذی حدیث حسن صحیح ، این هم من توضیح دادم خود اهل سنت هم بحث دارند انصافاً برای ما هم آخرش واضح نشد چون ترمذی از در این صحاح ست یکی از امتیازاتش این است که ارزیابی حدیث هم می کند مثلاً می گوید هذا حدیث حسن هذا حدیث صحیح این طوری می کند بعد هم طرق دیگر حدیث را اشاره می کند وقد رواه فلان و فلان و فلان اشاره می کند نمی آورد ، یکی را می آورد بقیه را آن وقت بعضی جاها می گوید حسنٌ بعضی جاها می گوید صحیحٌ بعضی جاها می گوید حسنٌ صحیح ، بعضی جاها می گوید صحیحٌ حسن معلوم شد چهارتا ترتیب دارد .

حالا حسن و صحیح فرقی برای ما واضح است ، اما بعضی جاها دارد حسنٌ صحیحٌ بعضی جاها دارد صحیحٌ حسن ، اول صحیح دارد بعد حسن دارند آنها بحث دارند در کتب خود درایة الحدیث اهل سنت این بحث ها مربوط به ما نیست غرض ماها از این سنخ بحث ها نداریم ماها چرا داریم مثلاً حسنة زراة کما فی الحسنه بل الصحیحة ما این را داریم ما شبیه این را داریم که مثلاً حدیث را می گویند حسنة بل الصحیحة این اصطلاح را ما داریم این هم سرش این است غالباً احادیثی که درش ابراهیم بن هاشم است در کتاب کافی بعضی ها حدیث ابراهیم بن هاشم را حسن می دانند می گویند توثیق نشده امامی ممدوح است بعضی ها می گویند نه توثیق هم شده است . اگر توثیق

.....
شده باشد می گویند صحیح اگر به اصطلاح توثیق نشده باشد می گویند حسن ، می گوید حسنة بل الصحیح یعنی من توثیقش می کنم دقت کردید ؟ یا حسنة كالصحيحة دقت کردید ؟ این تعبیر را ما داریم نه این تعبیر حسن صحیح را ما نداریم صحیح حسن ما نداریم ، مصححة هم داریم آنجا مصححة ، مصححة زارة آن مصححة زارة نکته اش این است به نظر ما ابراهیم بن هاشم ثقة است پس حدیثش می شود صحیح و الا مشهور می گفتند حسن روشن شد ، این اصطلاحات ما با اصطلاحات اهل سنت اختلافش روشن بشود .

در اصطلاحات ما شبیه این اصطلاح داریم اما این اصطلاح را نداریم حسن صحیح را نداریم اما شبیهش به این معنا حسنة زارة بل صحيحة یا حسنة كالصحيحة بل كالصحيحة ، مصححة فلان . دقت کردید ؟ مصححة هم داریم تعبیر مصححة هم به این روایت ابراهیم بن هاشم داریم البته این در روایت ابراهیم بن هاشم زیاد است اما در غیرش هم داریم منحصر در ابراهیم بن هاشم نیست والتوضیح موکول الی محله .

بعد ایشان دارد که ببینید دقت کنید واختصره ابن ماجة ، این نمی فهمد هنوز هم ما سر این اختصارات را نفهمیدیم فذكر منه ربح ما لم يضمن و بیع ما ليس عندك فقط دو تا را آورده آن دو تا را نیاورده بیع و سلف را نیاورده است . یک حدیث از ابو حنیفه خواندیم فقط بیع و سلف یکی آورده بود ، این در روایات ما هم هست من می خواهم این نکته را عرض بکنم این هم چیز عجیبی است نفهمیدیم آیا اکتفا کردند ؟ بله و بعد یک مطالب دیگر بله .

بعد ایشان بحثی را مفصل در اینجا دارد که مفصل است دیگر حالا من بخوام بخوانم طول می کشد که آیا این روایت عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده قبول است یا نه ، دقت کنید عرض کردم مثل ابن حزم می گوید این قبول نیست می گوید فقط این یکی چهارتا قبول است چرا یک شرحی داده من موجزش را الان خدمت شما عرض می کنم ، اینها این جور گفتند در این روایت در کتاب ابن ماجة این در اصحاب سنن این طور آمده عمرو بن شعيب عن أبيه عن جده عبدالله بن عمرو . یعنی اسم جد را برده تصریح کرده عبدالله پسر عمرو عاص این عبدالله پسر عمرو عاص است می گویند اگر این جور باشد حدیث صحیح است و این فقط خلاف ظاهر ادبی است چون وقتی می گوید عمرو بن شعيب عن أبيه یعنی پدر خودش جده یعنی جد خودش نه ضمیر جده را به ابيه برگردانید پدرش از جد خود پدر ، دقت کردید ؟ ما اگر باشیم و ظاهر لغت عرب جده به خود عمرو برمی گردد عن ابيه عن جده دیگر اما ایشان می گویند نه در اینجا چون اسم برده که پدرش از جدش عبدالله نقل کرده است تصریح به اسم جد شده این صحیح است ، این هم نکته ی فنی .

.....
خصوص این حدیث می‌گویند اشکال سر چیست ؟ یعنی روشن شد برای شما ، اشکال سر این است که عمرو پسر شعیب است شعیب پسر محمد است ، محمد پسر عبدالله بن عمرو است ، اگر این جور بخوانیم عمرو بن شعیب عن ابیه جده جد یعنی محمد آن وقت محمد در جوانی فوت می‌کند عبدالله را درک نکرده یعنی پدرش را درک حدیثی نکرده است ، معذرت می‌خواهم رسول الله را درک نکرده ، محمد پسر عبدالله قبل از عبدالله فوت می‌کند رسول الله را درک نکرده است .

و لذا گفتند عمرو از پدرش شعیب ، شعیب از جدش عبدالله نه شعیب از پدر خودش ، نه شعیب از جدش چون در این روایت تصریح به اسمش شده این حدیث صحیح است در بقیه تصریح نشده مبهم می‌شود یا مرسل است یا مسند است روشن شد نکته‌ی فنی ؟ این چند صفحه یک نصف صفحه بیشتر شرح داده این مطلب را من خلاصه‌اش را خدمتان عرض کردم که این نکته ، این بحثی که در میان اهل سنت راجع به این حدیث هست این است لکن من فکر می‌کنم بحث فقط سر این نبوده بحث این بوده که بخاری این را وجاده می‌دانسته است ، این را به نحو وجاده به نحو کتاب است این کتاب برایش ، بخاری کتاب را قبول نمی‌کند خوب دقت کنید می‌گوید باید حتما سماع باشد اگر بگوید وجدت فی کتاب ابی قبول نمی‌کند حالا به خلاف ما که روی فهرست و اینها زیاد بحث می‌کنیم ، روشن شد این مبنای نکته‌ی فنی را لذا از امام صادق نه اینکه امام صادق را تضعیف می‌کند اشتباه نشود در همین تاریخش از امام صادق نقل می‌کند عن جعفر بن محمد نقل می‌کند در صحیحش نقل نمی‌کند .

اشکالش هم این است که البته سه چهار اشکال نقل کردند لکن معروفترین اشکالش این است که از جعفر بن محمد سوال شد شما از پدرت شنیدی یک مرتبه گفت شنیدم یک مرتبه گفت فی کتابه وجدت فی کتابه چون گفته وجدت فی کتابه نقل نمی‌کند روشن شد ؟ در وثاقت بحث ندارد در ابو حنیفه در وثاقتش بحث دارد فی رأیه وفی حدیثه این مطلبی است که گاهی توجه نمی‌شود .

و لذا تمام صحاح خمس و عرض کردیم مخصوصا معروفترین حدیثی که الی الان معروفترین حدیث آنها در اعمال حج است منحصر از امام صادق است در صحیح مسلم آمده بخاری نیاورده آن را ، از امام صادق از امام باقر عن جابر بن عبدالله چرا چون یک حدیثی است سه چهار صفحه تمام حجة الوداع را شرح داده جابر ، که پیغمبر در روز جمعه‌ای بود و نماز جمعه خواند و بعد بلند شدیم و رفتیم بیرون و از مدینه رفتیم سمت ذوالحلیفه و شب را آنجا خوابیدیم و ظهر نماز ظهر را خواندند بعد از نماز ظهر احرام بستند کیفیت حجة الوداع را کل کیفیت حجة الوداع بعد آمدیم مکه و مکه چه کار کردیم کل کیفیت حجة الوداع را جابر ، تنها حدیثی که نزد اهل سنت کل حجة الوداع نقل شده همین است ، غیر از این هم نیست . آن هم جعفر بن محمد عن ابیه الباقر عن جابر بن عبدالله الانصاری دقت

کردید ؟ بخاری هم این را نیاورده است تصادفاً بخاری این حدیث را نیاورده است اما در مسلم و در بقیه کتب هست و جزو به اصطلاح احکام کلی حج را از این حدیث در آوردند .

و این دقت کنید من دیدم اشکالی که بخاری به عمرو ، و لذا بخاری از عمرو بن شعیب نقل می کند ، عرض کردم خدمتتان لکن جایی که می گوید حدیثی جایی که می گوید عن ابیه می گوید نه این کتاب بوده من قبول ندارم و ما توضیح دادیم از زمان از اوائل قرن دوم عده ای از نوادگان صحابه نوشتاری از جدشان نقل کردند از صحابه یکی اش هم همین است که اسمش را گذاشته بودند الصحيفة الصادقة این عمرو نوهی نوهی عمرو عاص از جد پدرش عمرو عاص این کتاب را نقل کرده است عبدالله معذرت می خواهم از جد پدرش عبدالله نقل کرده که ایشان هم گفته در سال هشتم هجرت من این کتاب را نوشتم توضیحات را در محل خودش عرض کردیم دیگر نمی خواهد تکرار کنیم ، این راجع به حدیث عمرو بن شعیب .

لکن این حدیث تقطیع دارد و یک قسمتی از حدیث را هم به اصطلاح نیاوردند بعضی ها ، یک قسمت واحدش را هم باز افراد دیگر آوردند دیگر حالا من بقیه اش را نمی خوانم چون الان یک کمی وقت ما مساعد دیگر با این مطالب نیست یک نکته ی دیگری را داریم و آن نکته را هم عرض بکنم .

یکی از حضار : آقا اختصار ابن ماجة را که فرمودید کلاً در کتاب ... یا در اینجا ؟

آیت الله مددی : در اینجا اختصار کرده ، غیر ابن ماجة هم اختصار کرده است .

بله بعد ایشان شرح داد حالا من نمی خواهم ، لکن مثلاً این حدیث از راه دیگری هم آمده عن عطاء الخراسانی که جزو تابعین ، عن عبدالله بن عمرو قال یا رسول الله انا نسمع منك احادیث بله بعد افتادن لنا ان نکتبها در همین جلسه ی قبلی خواندیم قال نعم فکان اول ما کتب کتاب النبی الی اهل مکة لا یجوز شرطان فی بیع واحد این یکی است و لا بیع و سلف جمیعاً و لا بیع ما لم یضمن ببینید سه تا نقل کرد در آن یکی و لا ربح ما لم یضمن یک مشکل کار این است دقت کردید ؟

بعد یک من کان مکاتبا علی مائة درهم یک حکم دیگری را هم عطاء نقل می کند ، غرضم این است که غیر از راه این عمرو بن شعیب این هم سه تا پیش نقل شده قال النسائی هذا خطأ وعطاء هذا هو الخراسانی ولم یسمع من عبدالله بن عمرو ولا أعلم أحداً ذکر له سماعاً منه ، حدیث مرسل است آن حدیثی که معروف بود همان بود که از او بود .

و اما حدیث حکیم بن حزام که ظاهراً دیروز هم خواندیم ، نهانی رسول الله عن أربع خصال حالا یک دقتی بشود این روایات تا این جایی که خواندیم برای مکه است خیلی عجیب است احکام را رسول الله در مدینه بیان کردند این را آقایان توجه نکردند این را من گفتم که یک کمی زمینه‌ی فکر شما ، این حکیم بن حزام هم در مکه است .

نهانی رسول الله عن أربع خصال في البيع سلف وبيع وشرطين في بيع وبيع ما ليس عندك وبيع ما لم يضمن شبهه آن متن اول چهارتا این برای حکیم بن حزام بله اما در موطئ به نحو بلاغ یعنی مرسل است . بعد باز یکی دیگر البته دارد شرطین فی بیع بعضی‌ها گفتند مراد از شرطین فی بیع این است خوب دقت کنید یعنی بگوید این را می‌فروشم نقداً کذا نسیتاً کذا بعد طرف بگوید قبول کردم این می‌شود شرطین فی بیع لکن این روایت باز این روایت جور دیگری هم آمده است نهی عن صفقتین فی صفقة ، از دو تا معامله در یک معامله رواه احمد فی مسنده عن عبدالله ، از نوهی عبدالله بن مسعود از پسرش عن ابيه قال نهی النبي عن صفقتین فی صفقة ، دقت کردید ؟ قال أسود راوی حدیث قال شريك ، شريك بن ... قال سماع هو أن يبيع الرجل بيعاً فيقول هو نقداً بكذا ونسيتاً بكذا دقت کردید ؟

در آن متنی که از حکیم خواندیم شرطین فی بیع شرطین آن را اینجور معنا کرده بودند همین معنایی که اینجا می‌کند صفقتین فی صفقة را هم همان جور معنا کردند روشن شد ؟ پیغمبر ، صفقة خودش عقد است عقد را چون با دست دادن به هم زدن ، صفقة دست زدن است دیگر الان هم می‌گویند يصفق تصفيق یعنی دست زدن ، كف زدن به اصطلاح .

ورواه الطبراني ، این یک معنا بله ، لکن در آنجا آمده سماک بن حرب عن أبيه مرفوعاً يعني عن رسول الله لا تحل صفقتان في صفقة گفتند ضعیف است دیروز خواندیم توضیحاتش را دادیم که روشن نیست ، البته ما فقط فعلاً عبارت می‌خوانیم ما در میان علمای ما بعضی‌ها هستند که حتی نگاه نمی‌کنند به کتب اهل سنت ، بعضی‌ها اضافه‌ی بر اینکه نگاه کردند اصلاً وارد شدند خیلی خوب هم وارد شدند خیلی عجیب است این در علمای ما خیلی کم است ، مثلاً اینجا یک عالیشان گفت این مرفوع است یکی گفت این موقوف است ما از علما داریم که مثل یک اهل سنت حکم کرده به یکی از این‌ها این خیلی است ، الان در میان علمای ما کسی در این صفت باشد فقط من مرحوم فضل بن شاذان در ذهنم است ، خیلی فوق العاده است یعنی در حدیث اهل سنت مثل یک درجه یک اهل سنت حکم می‌کند خیلی عجیب است ها ، مثل الان من دارم می‌خوانم حالا خواندنش برای شما طولانی شد اصلاً حکم می‌کند کانما خیال می‌کنید یک طراز اول اهل سنت است این جزو عجایب امر است البته ایشان نزد علمای بزرگ اهل سنت من جمله همین محمد بن چون ایشان نیشابوری است محمد بن

یحیی ذهلی ، ذهلی با ذال اخت الدال و های هوز و لام ذهلی ، ذهلی نیشابوری از بزرگان اهل سنت است بخاری هم از او نقل می کند استاد بخاری هم هست البته درباره ی ایشان بحث هایی هست راجع به محمد بن یحیی .

در کتاب های ما هم متأسفانه آمده فضل بن شاذان عن محمد بن یحیی ، آقایان ما هم خیال کردند محمد بن یحیی عطار مثلاً یا محمد بن یحیی خثعمی نه این هیچ کدام نیست این محمد بن یحیی ذهلی نیشابوری سنی است اصلاً ربطی به برای ما ندارد چون ذهنشان آشنا نیستند با آنها آن وقت یک حدیثی را مرحوم یک مقداری از متون نوشته های فضل بن شاذان به ما رسیده که انصافاً خیلی دقیق است یک مقدارش را کافی آورده من به مناسبت بحث اجتماع امر و نهی اصلاً عبارتش را هم خواندیم مثلاً ایشان در آن زمان یک بحثی بین علما بود که فرق بین این دو تا بحث چیست ، اجتماع امر و نهی یا نهی در عبادات و معاملات .

مثلاً اگر پیغمبر گفت لا تصلی فی الحریر ، پیغمبر گفت صلی ولا تغصب این صلی ولا تغصب را ما اجتماع امر و نهی می گیریم الان ، لا تصلی فی الحریر نهی در ، الان این جور می گیریم دیگر نهی در عبادات ، سید مرتضی در ذریعة هر دو را یکی گرفتند یعنی صلی ولا تغصب را در عبادت گرفتند ، روشن شد ؟

با اینکه الان دو تا می گیریم صلی ولا تصلی فی الحریر را یک جور می گیریم نهی در عبادت ، صلی ولا تغصب را اجتماع امر و نهی ، فضل بن شاذان از کسانی است که در آن زمان که تقریباً ۱۸۰ سال وفاتش قبل از وفات سید مرتضی است گفته اینها دو تا باب هستند مثل این که الان شما در کفایه می خواندید آقای خوئی هم دارند دیگر همین الان هم می خوانیم آن را در ۱۲۰۰ سال قبل مرحوم فضل بن شاذان دارد ، گفته این دو تا باب فرق دارند .

و لذا لا تصلی فی الحریر گفته دلالت بر فساد می کند اما صلی ولا تغصب دلیل بر فساد نمی کند صلاة صحیح است ایشان اجتماعی است صلاة در دار غصبی را صحیح می داند تعجب آور است واقعا ایشان در ۱۲۰۰ سال قبل بین دو تا مساله فرق بگذارد همان بحثی را که الان شما همین الان در حوزه ها می خوانید دیگر به عینه همین الان در حوزه ها می خوانید و الان هم فرق می گذارند بین این دو تا مساله و مدت هاست که اصولیین اهل سنت فرق نمی گذاشتند یکی می دانستند .

البته در نتیجه گیری هم من عرض کردم حالا از بحث خارج شدیم حالا برای اینکه آشنا بشویم با دنیای علم در نتیجه گیری هم همین طور مجموعاً آرای علمای اسلام من الاول از عصر صحابه تا الی یومنا هذا یک : نماز در هر دو باطل است هم در حریر باطل است هم در غصب که این ادعای اجماع نزد شیعه هم شده است از زمان شیخ طوسی ادعای اجماع شده است .

.....
دو : نماز در حریر باطل است در غصب درست است این هایی که قائل به اجتماع امر و نهی هستند مثل فضل بن شاذان از معاصرین هم عده ای فائلند که نماز در غصب درست است اما در حریر باطل است .

سه : نماز در هر دو صحیح است ، به ابو حنیفه نسبت داده شده است ، هم در غصب صحیح است هم در حریر صحیح است روشن شد مبانی ؟ سه تا مبنا درش هست و یکی هم تحلیل اصولی که آیا این ها دو تا مساله هستند یا یک مساله ، یک مساله که نماز در هر دو باطل است هم در غصب باطل است هم در حریر این الان مشهور بین ماست بین علمای ما مشهور این است ، نماز در حریر باطل است در غصب باطل نیست کسانی که قائل به اجتماع امر و نهی هستند ، نماز در هر دو صحیح است هم در غصب صحیح است و هم در حریر که به ابو حنیفه نسبت داده شده است .

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین